

## امسال یک درخت هم به یاد او خواهیم کاشت

پیرمرد گفت: اون سید هم کتاب می‌خواند، شعر دوست داشت، درخت می‌کاشت.



پیرمرد گفت: اون سید هم کتاب می‌خواند، شعر دوست داشت، درخت می‌کاشت.

خبرگزاری مهر، گروه فرهنگ و ادب: نوی گلخانه نشسته بود، انتهای راهرو، پشت ردیف شمعدانی‌ها و اطلسی‌ها. از بیرون گلخانه صدایش می‌کردند: مش رضا! مش رضا کجایی؟  
جواب نمی‌داد. نشسته بود روی لبه سیمانی، پابرهنه روی خاک. یک سنگ گرد دستش بود و داشت نماز می‌خواند.  
خانم مشتری آمد و صبر کرد تا نمازش تمام شود. می‌خواست ببردش برای باغبانی، با همان قدر خمیده بلند شد و گالش‌هایش را پوشید و رفت جلو پیش مشتری و قرارشان را گذاشتند، لهجه اش خراسانی بود.

برگشت و گلدان‌های اطلسی را برداشت بیاورد سمت ماشین. در صندوق را باز کرد که کتاب‌ها را دید، گفتم: ببخشید، پر از کتابه. گلدون‌ها جا نمی‌شن.

گفت: کتاب خوبه خانم، کتاب آدم رو آدم تر می‌کنه...

نگاهش می‌کردم وقتی گلدان‌ها را با دقت کنار جعبه کتاب‌ها می‌گذاشت، و ادامه می‌داد: کتاب خوبه، هرچی بیشتر بخوانی بهتره، کمالات می‌آورد کتاب.

گفتم: دست شما درد نکنه...

حواسش به من نبود. داشت با خودش حرف می‌زد انگار: اون سید هم کتاب می‌خواند، شعر دوست داشت، درخت می‌کاشت...

نگاهش کردم، چشم‌هایش خیس بود و اشکش چکید روی اطلسی‌ها.

در صندوق را بست و خمیده پاکشان رفت سمت گلخانه.

نگاهش می‌کردم، این باغبان خمیده با لهجه خراسانی، که پابرهنه روی خاک گوشه گلخانه با یک سنگ گرد داشت نماز می‌خواند، اشک می‌ریخت و یاد سیدی می‌مرد که کتاب می‌خواند و شعر دوست داشت و درخت می‌کاشت.

یاد سیدی که رهبر کشور بود ولی ۱۵ رمضان شب شعر داشت با شاعران، تقریظ می‌نوشت بر کتاب‌ها و به نمایشگاه کتاب می‌رفت، پیش نماز جشن عبادت دخترهای کوچک تازه تکلیف می‌شد، موقع سال نوب میلادی به دیدار با خانواده شهدای اقلیت دینی در منزل شان می‌رفت، نمازهای عید فطر را در مصلی اقامه می‌کرد، فاطمیه‌ها در حسینیه اش روضه داشت، با هنرمندان دیدار داشت و خانواده‌های شهدا مدام به دیدارش می‌رفتند...

دیگر کجاها یادمان می‌افتد و کجاها دلمان تنگ بشود برای آن سید؟ امسال نام سال چه خواهد بود؟ دلتنگ پیام سال نویش خواهیم ماند...

امسال روز درختکاری یک درخت هم به یاد او خواهیم کاشت.